



ولفگانگ و پیرمان

ترجمه مهدي تدیني



www.ketab.ir

wipermann, wolfgang	ویپرمان، ولفگانگ، ۱۹۴۵ م..
نظریه‌های فاشیسم / ولفگانگ ویپرمان: ترجمه مهدی تدینی - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۴.	
ISBN 978-600-405-048-7	شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۰۴۸-۷
Faschismustheorien: zum stand der gegenwärtigen diskussion, c1989	عنوان اصلی:
	فاشیسم
۳۲۰/۵۳۳	ن ۹ و / ۴۸۱ JC



دفتر مرکزی: ح. ابان ک. بهمان / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم / تلفن: ۸۸۳۰۲۴۳۷
فروشنده: خیابان سیمغان: زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۴۸ / تلفن: ۸۸۳۲۵۳۷۶-۷

FASCHISMUSTHEORIEN
WOLFGANG WIPERMANN

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Faschismustheorien: zum stand der gegenwärtigen Diskussion.
Darmstadt 1971. Wissenschaftliche Buchgesellschaft

■ نظریه‌های فاشیسم

● ولفگانگ ویپرمان ● ترجمه مهدی تدینی ● ناشر: نشر ثالث

● مجموعه فلسفه و علوم اجتماعی

● چاپ اول: ۱۳۹۴ / ۱۱۰۰ نسخه

● لیتوگرافی: ثالث ● چاپ: سازمان چاپ احمدی ● صحافی: مینو

● کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

ISBN 978-600-405-048-7

● شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۰۴۸-۷

پست الکترونیکی: Info@salesspublication.ir

● سایت اینترنتی: www.salesspublication.ir

● قیمت: ۲۰۰۰ تومان

Wolfgang Schieder

۹	یادداشت مترجم
۱۹	پیش‌نشار
۲۵	یک. فاشیسم به مثابه شعار سیاسی؛ مضامین سیاسی مباحث فاشیسم در آلمان غربی
۳۷	دو. دگرگونی‌ها، مؤلفه‌های ثابت در مفهوم
۳۷	مارکسیستی فاشیسم
۳۷	۱. مفهوم فاشیسم: مناسبات مارکسیستی شوروی؛ شکل‌گیری و مسائل آن
۳۷	الف) از نظریه سوسیال فاشیسم تا جبهه ضدفاشیستی خلق
۴۷	ب) مباحث فاشیسم در جمهوری واکر یک آلمان
۷۰	۲. نظریه‌های مارکسیستی-انتقادی غربی فاشیسم
۷۰	الف) آشکال ظهور پیشاکاپیتالیستی و برون‌کاپیتالیستی فاشیسم
۷۵	ب) فاشیسم به مثابه «قوة مجریه استقلال‌یافته»
۸۲	۳. آیا در آلمان غربی، در مباحث مارکسیستی پیرامون فاشیسم، مفهوم
۹۱	آرتدوکس-مارکسیستی از فاشیسم راه خود را باز خواند؟
۱۰۱	سه. نظریه فاشیسم از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی
۱۱۳	چهار. تکامل مباحث لیبرال فاشیسم به نظریه توتالیتاریسم
۱۲۷	پنج. پنداشت تاریخی-پدیدارشناختی ارنست نولته از فاشیسم ^(۱)
۱۴۵	شش. مفهوم فاشیسم در دکترین «مدرن‌سازی»
	هفت. مؤلفه‌های نظریه‌های فاشیسم در بحث پیرامون مسئله تداوم در تاریخ آلمان

هشت. مشکلات ساختاری و تجربی نوعی نظریه فاشیسم عام.....	۱۷۱
گزینی پژوهشی به فاشیسم و کاپیتالیسم در آلمان.....	۱۹۱
تزهایی در مورد مسئله فاشیسم.....	۲۰۷
کتابنامه مترجم.....	۲۱۱
پی‌نوشت‌ها.....	۲۱۳
نمایه.....	۲۵۳

یادداشت مترجم

تنها چهار یا پنج سال ماند تا بدیده فاشیسم، یکصدساله شود؛ اگر هم نه «بدیده»، اما «نام» فاشیسم، در آن صدسالگی است. با این حال سردرگمی نظری پیرامون فاشیسم و محاسن پابرجاست. کار اندیشه چیست؟ مگر نه این است که اندیشه باید باریکه‌راهی را در مه‌گرفتگی هستی بگشاید؟ مگر نه این است که اندیشه باید آدمی را از هزارتوی بی‌پایان آوارگی‌های شناختی برهاند؛ دری به چشمان روشن بگشاید؛ پنجره‌ای؛ روزنی؟ و چه اندوه‌بار است سرنوشت پویندگی که در این هزارتوی تاریک و نمناک، از سر درماندگی و سردرگمی از سر خویشتن‌خواهی و پابندی‌های احساسی، دل در گرو پنجره‌ای خیال دارند و اندیشه را پیشاپیش درشکه خواهش‌ها و نیازهای پیدا و پیدای خویش می‌بندند. اندیشه را تازیانه می‌زنند تا بدان سو بتازد که توسن دل‌هاشان تمنا دارد. این تک‌تازی میل و آرزو، آدمی را از سرایستان ذهن‌زدگی نمی‌رهاند. سرانجام این راه نه شناخت، که پیچیدن در تالار

اینکه ذهن خویش است. آری، این گونه، آدمی تنها در آینه خویش را می‌نگرد و «گمان» می‌کند به سرسرای فهم ره یافته است؛ «گمان» می‌کند پرده مه از جاده زندگی زده است و از آوارگی به خانمانی نظری رسیده است.

اینک به فاشیسم و اندیشه می‌رسیم. اندیشه در آوردگاه شناخت فاشیسم، چه کرده است؟ اینک که سدهای گذشته و چین‌های بسیار بر پیشانی چهره پرابهام فاشیسم نشسته، اندیشه تا چه اندازه توانسته است پرتوی شش‌پای راستین را بر هیئت تاریک این دخمه‌نشین ناپیدا بیندازد؟

کتاب زیرمای فاشیسم در دهه ۱۹۷۰ نوشته شده و در نگاه نخست شاید گمان شود نه‌نگی، از ارزش آن کاسته است. این گمان بیراه نیست، اما می‌توان چندین گاه در رد آن و اثبات ارزشمندی کتاب آورد. گواه نخست، ریشه در تاریخ فاشیسم‌شناسی دارد. منظور از فاشیسم‌شناسی، به معنای ساده، همه تلاش‌های نظری‌ای است که برای شناخت، فهم و روشن‌سازی فاشیسم انجام شده است. در تاریخ فاشیسم‌شناسی، چندین پرده را می‌توان شناسایی کرد:

یک. سال‌های شکل‌گیری «دسته‌هایی» (فاشی) در ایتالیا، یعنی کمی پیش و کمی پس از سال ۱۹۲۰؛ در حالی که تغییر «فاشیسم» هنوز تعبیری چندان جاافتاده نبود. در این پرده نخستین، در ابعاد حلی، یعنی در گوشه و کنار ایتالیا، برخی تیزبینان در میان اهل نظر می‌کوشیدند این دسته‌های پرشور و بی‌مهار را بشناسند و بفهمند. این درگیری نظری، نخستین گام در شناخت فاشیسم بود.

دو. پرده بعد را باید زمانی دانست که ستون‌های دسته‌های فاشیست در ایتالیا در عملیاتی گسترده — و به گمان برخی، پوشالین — در واپسین روزهای اکتبر ۱۹۲۲ روانه رم شدند؛ رخدادی که با نام «رژه به سوی

رم، به صفحه‌ای پرهیاهو از تاریخ ایتالیا، اروپا و جهان تبدیل شد. روزگاری که کهن‌شهر رم در برابر پیرهن‌مشکیان فاشیست، «شهر بی‌دفاع» بود و این چنین «دوچه» فاشیست‌ها روانه کاخ نخست‌وزیری شد و فاشیسم‌شناسی نیز ناگزیر به پرده‌ای دیگر گام نهاد: دیگر جایی برای به سخره گرفتن و مترسک‌نامیدن فاشیسم نبود! این چه پدیده‌ای بود که سربازانش از گمنامی محض سر برآورده و اکنون خود را بر سریر سروری بر کهن‌ترین تمدن اروپا نشاندہ بودند؟

این پس تصاویر فاشیست‌های بی‌باک و مهارناشدنی ایتالیا به گوشه گوشه اروپا مخابره می‌شد. چهره‌های مصمم جوان مردانی که با بازوان تراشیده به رزم آهینشان درود می‌فرستادند؛ مردانی اهل عمل که بساط دولتمردان سانسور و ترس را جمع کرده بودند. در اروپای خسته از جنگ که خم‌هایش هنوز خون‌چکان بود؛ در اروپایی که وجود سربازان بازگشته از جنگش، هنوز در تسخیر حال و هوای سنگر نشینی و رزمندگی بود، این گزارش‌ها و تصویرها بس مفتون‌کننده بود. «رژه به سوی رم» اکنون به رؤیایی اروپایی بدل شده بود. نسخه آلمانی آن، چندی بعد به گونه‌ای بدخط و پرغلط به دست برده سیاستمداری گمنام به نام آدولف هیتلر نوشته شد که در سال ۱۹۲۳ به خواست نمایش «رژه به سوی برلین» را در مونیخ روی صحنه بیرد. درست است که این شاگرد عجول مکتب موسولینی، با شکستی مفتضحانه در همان نخستین پرده نمایش فکاهی‌اش، راهی نه کاخ صدارت، که زندان نظامی شد. اما اهل نظر، اکنون باید پدیده‌ای را توضیح می‌دادند که گویی در خاک روم ریشه می‌گستراند و در پی فتح زادبوم دموکراسی بود. این پرده فاشیسم‌شناسی تا اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ ادامه داشت.

چهار. شگفتا که این دموکراسی‌ستیزان چکمه‌پوش، در ۳۱ ژانویه ۱۹۳۳، نه با رژه و کودتا، که به روشی کمابیش دموکراتیک به دولترای

برلین راه یافتند: آدولف هیتلر، همان خُرده‌دولتمرد گمنام ده سال پیش که بیکاری و عزلت‌نشینی خود در زندان را با نگاشتن توهم‌نامه نبرد من پر کرده بود، اکنون به عنوان صدراعظم آلمان برگزیده شد؛ در حالی که پیرهن‌قهوه‌ای‌های ارتش حزبی‌اش هرآینه دلهره‌آورتر و منضبط‌تر از آن پیرهن‌مشکی‌های ایتالیایی بودند. اکنون اروپای مرکزی در کف دوازدانی بود که سخت دلبسته جامه نظامی و سربازمسلکی بودند و ظاهر امر از نوعی خویشاوندی و هم‌ریشگی میان‌شان حکایت داشت. اما تنها بند مادر از کاخ‌نشینی فاشیسم در آلمان نگذشته بود که در چشم اهل نظر ناس و ریزسوسیالیسم، این برادر تازه‌وارد، بس مهیب‌تر و بیگانه‌تر می‌نمود. به رسم شباهت‌هایش به برادر ریزجته‌تر ایتالیایی‌اش، خصلت‌هایی دیگر ریز داشت که در نسخه ایتالیایی، اثری از آن‌ها نبود. اکنون شناخت آنچه برخی نام خانوادگی‌اش، «فاشیسم» می‌خوانند، بس دشوارتر شده بود؛ زیرا در جای اروپا جنبش‌هایی هم‌سان پدیدار می‌شدند که همگی در صورت که پیش هم‌سان و در سیرت گاه ناهم‌سان بودند، اما دل‌های همه‌شان بر یک بود: از سودای حکومت «فاشیسم‌شناسی» اکنون پرسش‌های دشواری پیش روی داشت: باید پُرتره‌ای بیگانه می‌کشید که هم‌زمان چندین چهره، در آن گنجد؛ پُرتره‌ای که چندگانگی پدیدارها و یگانگی سرشت‌ها را چنان نشان دهد که بتوان آن را «نظریه فاشیسم» نامید. در این میان، زبردست‌ترین و درنگ‌بران فاشیسم، نظریه‌پردازان چپ بودند که با قلم‌موی آغشته به رنگ‌مایه‌های ایدئولوژیک، گاه به سادگی چهره نظری روشنی از فاشیسم بر بومی مارکسیستی می‌کشیدند. «فاشیسم‌شناسی» در این پرده، در گرماگرم فهم و تفسیر فرمانروایان و رژیم‌های فاشیست‌گونه بود که ناگاه آتش از هر گوشه صحنه نمایش زبانه کشید: خدای جنگ زمینیان را دگربار میهمان ضیافت خون و آتش کرده بود. نظریه‌پردازان گاه خود را سخت ملامت

می‌کردند که چرا بیست سال پیش، آن پیرهن مشک‌ها و پیرهن قهوه‌ای‌ها را به ریشخند گرفته و برای دستیابی به شناختی دقیق‌تر از فاشیسم و ناسیونال‌سوسیالیسم، بیش‌تر نکوشیده بودند. آیا «فاشیسم‌شناسی» در برابر این پرسش جانکاه که چرا ده‌ها میلیون انسان جان باخته‌اند، پاسخی درخور داشت؟ به راستی بخارهای طاعون‌زای این «سیاه‌مرگ»^۱ عصر جدید، از کدام گورستان اندیشه‌شناختی برخاسته بود؟ در برابر این رخاذهای مهیب، اندیشه گاه چنان خویش را در مانده می‌دید که چون جزایان، عزت دخمه‌ای می‌خزید و تنها گاه از برای لعن و خوار شمردن خویش، زبان می‌گشود.

پنج، رانجاء، یولای فاشیسم بر خاک افتاد. گرد و غبار که در میدانگاه نبرد پدید آمد، بر زمین نشست، یگانه چشم‌انداز، ویرانی و آوار بود: کاخ‌ها و کلیساهای بی‌سقف، برج‌های بی‌ناقوس، مردان بی‌دست، مجسمه‌های بی‌سر، کودکان بی‌پسر، زنان بی‌شوی، سربازان بی‌نشان... زمان آن بود که اندیشه قاصر را ستاند و چونان «زنان آواربردار»^۲، تیشه در دست، آجر به آجر، از زیر آوار خویش آوار بردارد؛ گرچه گویی در انهدام زندگی، پرسش‌ها نیز در زیر آوار مدفون شده بودند. اکنون این بازگشتگان از اُدیسه درد را دیگر چه سود، دانستن این‌که چنین آن هیولا از زهدان کدامین عفریت سربرون آورده بود. این پرسش‌گریزی مردمان، چیزی از اندوه اندیشه نمی‌داشت، تنها بر سرخوردگی اندیشمندان می‌افزود؛ اندوهی که درماتش نظریه‌پردازی و

۱. طاعونی که در میانه قرن چهاردهم جان یک‌سوم از مردمان اروپا را گرفت. در آن روزگار گمان می‌شد بخاری بیماری‌زا (مِاسما - miasma) عامل شیوع بیماری است.

۲. Trümmerfrau: زنان آتربشی و آلمانی که پس از پایان جنگ در ویرانه‌های شهر با دست خالی یا با ابزارهای ساده کار آواربرداری را انجام می‌دادند.

زخمی که مرهمش درهم‌آمیزی مفاهیم بود. و اندیشه چنین کرد. مردمان که شهرها را از خاک و خاکستر می‌رفتند، نظریه‌پردازان، آوارهای مفاهیم منهدم‌شده را ملاط سازه‌های نظری نو می‌کردند.

شش. از آغازین سال‌های دهه ۱۹۵۰، جهان دگر بار به سنگرگاه ستیزی نو بدل شد: «جنگی سرد» که نصف‌النهارش از میانه برلین می‌گذشت و جغرافیایش پهنه‌ای به گستره جهان داشت. هم‌زمان و هم‌سنگران قدیم که روزی روزگاری شانه‌به‌شانه در برابر فاشیسم جاییده بودند، اکنون خنجر به روی یکدیگر کشیده بودند. همسنگری‌ها در عین حال، یابگاری به خاطره‌ای مدفون بدل شد و دشمنی‌های دیرینه دوباره فروتنی دل‌ها و زبان‌ها شد. شرق‌اندیشان، دوباره بانگ زنهار سر دادند که آی مردم هیولای فاشیسم هیچ نمرده و در غارهای ناپیدای جانب غربی جهان در زمین نشسته تا چمبره سیاهش را گرداگرد خلق‌های آزاد بیچد و نیس را زایش در گرده انقلاب جهانی فرو کند؛ و آی مردمان، در زیر این پوستن مبرنما، گرگینه‌ای آدمخوار نهان است. و این چنین این چپ‌گرایان، نظریه‌فایس را دوباره بر اریکه تفسیر جهان نشانند تا نقاب از چهره همسنگران دیر ز ف و کشند و گواهی دهند «این» دشمن سرمایه‌پرست امروز، «همان» دشمن دیروز است. دیروز را در دل نهان دارد. این «اینهمان‌پنداری» درونمایه نظریه فاشیسم چپ بود و ماند. اما غرب‌اندیشان نیز «این» دشمن کمونیست امروز را بر بس شیه «همان» دشمن فاشیست دیروز می‌دیدند و آن‌ها نیز نوعی دیگر از «اینهمان‌پنداری» را در نظریه توتالیتاریسم صورت‌بندی کردند. جنگ سرد تنور نظریه‌پردازی‌ها را داغ کرده بود. از دیگر سو، با دور شدن از جنگ، گویی اندیشه دوباره جان می‌گرفت. دهه ۱۹۶۰، دوران اوج نظریه‌پردازی‌ها پیرامون فاشیسم بود و پرسش‌ها روزه‌روز ریزپردازانه‌تر می‌شدند. این «فاشیسم پژوهی» بر حرارت، هم پیامد فاشیسم ستیزی بود و

هم همزمان آتش آن می‌دمید و بارزترین نمود آن، جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ بود؛ چنان‌که فاشیسم‌ستیزی و برداشتن نقاب از چهره فاشیسم بزک‌شده و دموکرات‌نما، گویی جان کلام دانشجویان عصیانگر بود.

اینک باز گردیم به این پرسش که چرا این کتاب، هدف اصلی از برگردان کتاب پیش رو، افزودن بر متون فارسی فاشیسم‌شناسی و فاشیسم‌پژوهی است. دهه هفتاد میلادی را می‌توان دهه فروکش کردن تب «فاشیسم‌پژوهی» در جهان دانست. از ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ چندین نسل پوپل در طول نیم‌قرن در پرده‌هایی چند، که برشمردیم، از دیدگاه‌های گوناگون و گاه ناسازگار به واکاوی فاشیسم پرداختند. با نگاه به گستره‌گرایی که در این نیم‌قرن به زبان‌های مختلف، بیش از همه آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی، پیرامون فاشیسم نوشته شده، بعید است که حتی یک درصد آن به فارسی ترجمه شود. از دیگر سو، کارهای پژوهشی جدید در کشورهای شرق نیز برای پرهیز از دوباره‌گویی، کم‌تر از منابع کلاسیک فاشیسم‌پژوهی یا می‌کنند اما خوانندگانشان دست‌کم در کتابخانه‌ها به انبوهی از آثار کلاسیک فاشیسم دسترسی دارند. پژوهشگر و خواننده فارسی‌زبان چه سودمندی این کتاب در این است که می‌توان گفت چکیده‌ای از نیم‌قرن فاشیسم‌پژوهی را پیش روی خواننده می‌گستراند. به علاوه ما را با پژوهش‌های پیشین می‌کند که در زمان خود ناب و بی‌همتا بودند، اما اکنون در دسترس زمین‌های زادگاهشان، زیر تلی از پژوهش‌های ریزپردازانه بعدی مدفون شده‌اند. بگذریم که فاشیسم‌پژوهی نیز دیگر آن جوش و خروش قدیم را ندارد. به نکته‌ای دیگر نیز باید اشاره کرد: فاشیسم‌پژوهی با دور شدن از جنگ جهانی دوم، پس از انجام پژوهش‌های عمده، رفته‌رفته به سراغ پرسش‌هایی جزئی رفت؛ چنان‌که به گونه‌ای گسترده و با هزار جزءپردازی، به نقش فلان کمپانی یا شاخه صنعتی و فلان سرمایه‌دار یا

محفل سرمایه‌داری در اوج‌گیری هیتلر پرداخته می‌شد که شاید این اندازه ریزپردازی — دست‌کم اکنون و با این سطح پژوهشی در ایران — اندکی از حوصله و نیاز پژوهشگر و خواننده فارسی‌زبان بیرون باشد. آیا اکنون با توجه به فقر منابع فاشیسم‌پژوهی، بهتر نیست بیشتر برای گسترش منابع پایه‌ای پژوهش بکوشیم؟

به گفته نویسنده کتاب، جلسات درس و بحث پیرامون فاشیسم در دانشگاه ماربورگ، با حضور استادانی چون ارنست نولته، ولفگانگ ایندیت و اینهارد کونل، نویسنده را در زمانی که رساله دکتری‌اش را با راهنمای پیر سور نولته می‌نگاشته، به نوشتن این کتاب برانگیخته است. شاید بیراه نباشد اگر بگوییم، در آن سال‌های دهه هفتاد، این گروه علمی دانشگاه ماربورگ یکی از پخته‌ترین گروه‌های فاشیسم‌پژوهی جهان بوده است. ارزشمندی دیگر این کتاب نیز در همین خاستگاهش نهفته است؛ یعنی این‌که برآمده از دستاوردهای پژوهشی دانشگاهی است که شاید بتوان آن را — دست‌کم در آن دهه یا — یکی از پایگاه‌های اصلی فاشیسم‌پژوهی دانست. وانگهی، تقسیم آلمان و در پی آن، خاکریز پرتنش که از میانه این کشور دوباره گذر می‌کرد و این سرنوشت ناگزیر که آلمانی‌ها خود را سنگربانان خط‌مقدم جنگ سرنوشتی دیدند، باعث می‌شد آلمان قلب تپنده فاشیسم‌پژوهی جهان شود؛ قلبی که گویا یکی از شریان‌های اصلی‌اش از راهروهای دانشگاه ماربورگ می‌گذشت.

پروفسور ولفگانگ ویپرمان^۱ در سال ۱۹۷۵ در دانشگاه برلین به درجه دکتری رسید و سه سال پس از آن، با نگاشتن رساله‌ای پیرامون «نظریه بنیادین مارکس و انگلس» به کسوت استادی درآمد. او هم

رساله دکتری و هم رساله پسادکتری^۱ را با راهنمایی ارنست نولته نوشت و تنها کسی است که همه مراحل علمی اش را تا رسیدن به کرسی تدریس با راهنمایی پروفیسور نولته پشت سر گذاشت؛ گرچه پس از ماجرای موسوم به «دعوی تاریخ نگاران» (۱۹۸۶-۱۹۸۸) از نولته فاصله گرفت و علیه استاد، سخنرانی و مصاحبه کرد. موضوعات اصلی پژوهش های ویرمان در طول حدود نیم قرن فعالیت علمی اش، عبارت بوده اند از: فاشیسم، یهودی ستیزی، تاریخ ایدئولوژی، کولی ستیزی^۲، افراط رای^۳ و کمونیسم. او هم اکنون به عنوان استاد تاریخ جدید، در کرسی بیپارتیسم، فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم در انستیتو فریدریش ماینکه^۴، و همچنین در دانشگاه هنرهای برلین^۵ و کالج پوتسدام^۶ تدریس می کند. پروفیسور ویرمان در دانشگاه های اینسبروک، پکن، ایندیانا، مینسوتا و دوک نیز به عنوان استاد میهمان حضور یافته است. از او بیش از سی کتاب در موضوعات نامبرده منتشر شده که در این جا تنها چند موردشان را برمی شمیریم: بررسی تطبیقی فاشیسم اروپا^۷ (۱۹۸۳)؛ جنون قاطعانه: ایدئولوژی و سیاست آدولف هیتلر^۸ (۱۹۸۹)؛ «مثل کولیان»؛ بررسی تطبیقی یهودی ستیزی و کولی ستیزی (۱۹۹۷)؛ نظریه های

۱. Habilitationsschrift (انگلیسی: postdoctoral thesis): رساله ای که برای ارتقا به درجه

استادی، یا به دیگر بیان، برای کسب صلاحیت استادی.

۲. Antiziganismus (انگلیسی: Antiziganism).

۳. Friedrich-Meinecke-Institut: مؤسسه تخصصی علم تاریخ که زیرمجموعه دانشگاه برلین است.

برلین است.

4. Universität der Künste Berlin

5. Fachhochschule Potsdam

6. *Europäischer Faschismus im Vergleich*

7. *Europäischer Faschismus im Vergleich*

8. „Wie die Zigeuner.“ Antisemitismus und Antiziganismus im Vergleich

توتالیتاریسم^۱ (۱۹۹۷): کارگزاران شر: تئوری‌های توطئه از لوتر تا به امروز^۲ (۲۰۰۷): تاریخ جهانی فاشیسم، از قرن نوزدهم تا به امروز^۳ (۲۰۰۹).

کتاب پیش رو نگاهی فراگیر، اما مختصر به نظریه‌های فاشیسم می‌اندازد و پرسش‌های پایه‌ای فاشیسم‌پژوهی را به خوبی شناسایی و بیان می‌کند. نظریه‌پردازی پیرامون فاشیسم، با تاریخ‌نویسی فاشیسم پیوندی تنگاتنگ دارد و هنگام بحث نظری، دانستن تاریخ فاشیسم بسیار مهم است. نویسنده به گونه‌ای ماهرانه از لغزیدن بحث به درون روایت تاریخ خوداری کرده و همین ویژگی فهم کتاب را ساده‌تر ساخته؛ زیرا بحث جنس انتزاعی بیش‌تری یافته و خواننده بدون آگاهی از فراز و فرود تاریخ فاشیسم نیز می‌تواند با بحث همراه شود. البته هرچا گمان می‌رود برای فهم متن به دسته‌های تاریخی نیاز است، مترجم پانوشتهایی به بحث افزوده است. پانوشتهای درون متن همگی افزوده مترجمند و ارجاعات و اشارات نویسنده، با شماره‌های متوالی و داخل پرانتز به صورت پی‌نوشت در پایان کتاب آمده‌اند. شاید بتوان این کتاب را حتی «درآمدی بر نظریه‌های فاشیسم» نامید. اما است این درآمد برای پژوهشگران و دانشجویان گرامی سودمند بیفتد.

مهدی تاجیان، آبان ۹۴

1. Totalitarismustheorien

2. Agenten des Bösen: Verschwörungstheorien von Luther bis heute

3. Faschismus: Eine Weltgeschichte vom 19. Jahrhundert bis heute

پیشگفتار

«فاشیسم نوعی دیکتاتوری است: همه تلاش‌هایی که تاکنون برای تعریف فاشیسم صورت پذیرفته این نکته را مبنای خود قرار داده‌اند. اما گذشته از همین یگانه نکته نیست، بلکه مطلقاً هیچ انطباقی در تعاریف فاشیسم دیده نمی‌شود.»^(۱)

امروزه اگر از بالا بر تعداد پرشمار و سرگرم‌کننده نظریه‌های مختلف پیرامون فاشیسم نگاهی بیندازیم، ما نه تنها به دلیل می‌یابیم این اشاره استیصال‌آمیز آنجلو تاسکا را که در بالا ذکر شد، تکرار می‌کنیم. فاشیسم همچنان «مسئله‌ای» علمی هست و خواهد ماند.^(۲) به همین دلیل، سخن گفتن از «دستاوردهای پژوهشی»^۱ به معنای جمع‌بندی کردن رویکردهای مشکل‌دار است، حتا اگر با نگاهی صرفاً موقت باشد. اما از فضیلت در زمانه‌ای که بیم آن می‌رود اصطلاح «فاشیسم»، با اهمال و بی‌مبالاتی، به

۱. کتاب پیش رو هفدهمین کتاب از مجموعه‌ای است که با عنوان «دستاوردهای پژوهش» (Erträge der Forschung) منتشر شده است. این مجموعه کتاب‌ها مباحث علمی-دانشگاهی را در موضوعات گوناگون بازتاب می‌دهند.

ورطه یک «مفهوم روزمره مُدگونه»^(۳) فروبغلند و به یک ناسزای سیاسی محض تبدیل شود. بسیار ضروری و مناسب به نظر می‌رسد که تعریف‌های فاشیسم و مبانی تعریفی آن در یک رویکردی کلی‌نگرانه ترسیم شود، شرح داده شود و مرزهایشان با یکدیگر مشخص گردد.

بر خلاف آثار از جهت روش‌شناختی و موضوعی مشابهی که دِفلیچه، نوا^۴ و شیدر^(۲) در شرح و مرور مباحث فاشیسم ارائه کرده‌اند، در کتاب پیش رو مفهومی به دقت تعریف‌شده از فاشیسم را مبنا قرار نخواهیم داد. هدف از این رور کلی، بیش‌تر شرح و دسته‌بندی برخی از نظریه‌های فاشیسم غالباً دیدنی است و نه ارزیابی‌شان. حال این‌که چنین کاری نمی‌تواند نوعی گزارشگری «تاب» و «عینی»^۱ باشد، در مورد مسئله‌ای مانند فاشیسم، نگرانی است در بدیهی به نظر می‌رسد.

مباحث جدید فاشیسم و مباحث‌های دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ ارتباط مستقیم دارند و از جهت روش‌شناختی، می‌توان این مباحث را زیرمجموعه همان‌ها دسته‌بندی کرد. در حالی که دِفلیچه نظریه‌های فاشیسم را به سه گروه نظریه‌های «علوم اجتماع کلاسیک» و «خردتر» و «ولفگانگ شیدر»^۱ این نظریه‌ها را به دو گروه مارکسیستی و غیرمارکسیستی (با تقسیم‌بندی‌های زیرین بیش‌تر) دسته‌بندی کرده‌اند، ارنست نولته در کتاب نظریه‌هایی پیرامون فاشیسم در قرن بیستم [بسیار مبسوط] با عنوان «چهل سال نظریه‌هایی پیرامون فاشیسم»، ارزیابی را برای تمایزبندی نظریه‌های مختلف فاشیسم تدوین کرده که در این کتاب نیز مبنا را بر همان معیارها نهاده‌ایم.^(۵) نولته علاوه بر نوعی تقسیم‌بندی زمانی نظریه‌ها تا ۱۹۲۵، تا ۱۹۳۳، تا ۱۹۳۹ و از ۱۹۴۵،

نظریه‌های سوسیالیستی، کمونیستی، لیبرال، محافظه‌کارانه و فاشیستی را نیز از یکدیگر جدا می‌کند، و سپس این نظریه‌ها را در یک شبکهٔ مختصاتی دیگر به عنوان نظریه‌های «مستقل‌انگارانه» و «وابسته‌انگارانه»، «منفردکننده» و «عمومیت‌دهنده»، یک مرتبهٔ دیگر از یکدیگر متمایز می‌سازد؛ یعنی از این لحاظ که در یک نظریهٔ خاص، فاشیسم تا چه اندازه با یک پدیدهٔ پیش‌تر شناخته‌شده (کاپیتالیسم، بولشویسم و امثال آن) یکسان انگاشته می‌شود، یا این‌که تا چه اندازه به فاشیسم به عنوان پدیده‌ای عام یا پدیده‌ای خاص یک کشور مشخص (آلمان، ایتالیا) رانگاشته می‌شود.

مهم‌ترین نکته در فاشیست‌ها در مباحث فاشیسم داشته‌اند، امروزه فاقد اهمیت است. می‌توان گفت، مضحک به نظر می‌رسد وقتی همچنان در سال ۱۹۶۱ مویسر بارش^۱، شوهر خواهر رُبر برازیاک^۲، نویسندهٔ فاشیست، بی‌آن‌که از سگ‌انقلاب یا روش پدیدارشناختی هیچ فاصله‌ای از موضوع بگیرد، ایده‌ها، فاشیسم ادبی را شرح می‌دهد.^(۶) این فاشیسم ادبی که از سوی مردانی چون برازیاک^۳، ستلین^۴، دریولا رُشیل^(۷) و خوزه آتونو درِیورا^(۸) نمایندگی می‌شود، گرچه از جهت فکری و هنری فراتر از کارهای کسی چون کولبنهایر^۴ یا حتی کاپلر^۵ و ریسی‌های کسی چون

۱. Maurice Bardèche (وفات ۱۹۹۸ م): مقاله‌نویس، روزنامه‌نگار و منتقد ادبی فرانسوی و از چهره‌های شاخص نئوفاشیسم در دوران پیش از جنگ جهانی دوم.

۲. Robert Brasillach (اعدام ۱۹۴۵ م): نویسنده، روزنامه‌نگار و منتقد بیم‌فلسه در سال‌های جنگ جهانی دوم که پس از آزادی فرانسه از اشغال به جرم همکاری با دولت اشغالگر آلمان محاکمه و اعدام شد.

۳. Louis-Ferdinand Céline (وفات ۱۹۶۱ م): نویسنده برجستهٔ فرانسوی که به گرایش‌های نژادی و ضدیهودی متهم می‌شود. از او آثار متعددی به‌خصوص با ترجمهٔ آقای مهدی سجایی به فارسی منتشر شده است.

۴. Erwin Guido Kolbenheyer (وفات ۱۹۶۱ م): نویسنده آلمانی، نمایندهٔ اصلی جریان ادبی زیست‌شناسی‌گرایی (biologism) که با خلق آثاری با جهت‌گیری داروین‌گرای اجتماعی،

آرتور دیترا^۱ است، اما این خیال‌پردازی‌ها در باره یک الیت فکری جدید، در باره متحدسازی اروپا با حفظ استقلال ملی کشورهای آن و مانند آن‌ها، همگی چنان زیر سایه [اردوگاه مرگ] آشویتس قرار گرفته‌اند که به راستی بهتر است آدمی از نوعی «فاشیسم انسانی‌شده»^(۹) سخنی به میان نیاورد.

از دیگر سو کارهای نظری دیگری که از منظر محافظه‌کارانه و مسیحی در مباحث فاشیسم مشارکت داشته‌اند، نیز امروزه کمابیش به دست فراموشی سپرده شده‌اند. به عنوان مثال می‌توان به والدیمار گوریان^۲ اشاره کرد؛ او در «فاشیسم نوعی» سزارسم دموکراتیک و نوعی جنبش توده‌ای مشاهده می‌کند که در برابر «توده‌زدگی»^۳ قرار می‌گیرد.^(۱۰) یا به شکلی دیگر، ادگار الکر به ناسیونال‌سوسیالیسم به عنوان «اسلامی جدید» و نوعی «امپراتوری بدون خدا»^(۱۱) می‌تازد. در این میان، امروزه از

→ ضدمدرن، ضدفردگرایانه قومی و ضدکلیسایی خود بسیار مورد ستایش ناسیونال‌سوسیالیست‌ها بود (کلی، ج ۶: ۴۵۷).

۱. Artur Dinter (وفات ۱۹۴۸ م): نویسنده آلمانی که از سال ۱۹۲۰ عضو حزب نازی بود. او آثاری نگاشته بود با محتوای ضدیهودی و با تبلیغات قومی-نژادی با «آه‌ری ادبی» (همان، ج ۳: ۵۸).

۲. Waldemar Gurian (وفات ۱۹۵۴ م): یهودی کاتولیک‌شده آلمانی، سیاست‌شناس و از مفسران کاتولیک‌گرایی سیاسی. «سیاست‌شناس» معادلی است برای Politikwissenschaftler (انگلیسی: political scientist) به معنای کسی که «علم سیاست» می‌داند. معادل‌های دیگری که برای این مفهوم می‌توان گذاشت عبارتند از: «دانشمند سیاسی»، «علم علم سیاست» و «علم سیاست». اما معادل‌های «سیاست‌شناس» و «سیاست‌دان» نیز درخور توجه‌اند. در آلمانی و فرانسه نیز تعبیر «سیاست‌شناسی» (Politologie) مترادفی رایج برای «علم سیاست» است؛ البته کم‌تر از آن استفاده می‌شود. برخی در این‌جا مفهوم «علم/دانش» (علم/دانشمند) را مهم می‌دانند؛ اما به گمان مترجم، مفهوم «علم» و «علم» در پسوند «شناس» به گونه‌ای بدیهی مستتر است. پرسش اصلی این است: در زبان فارسی کسی را که «علم سیاست» یا «علوم سیاسی» می‌داند، چه باید بنامیم؟ فارغ از این‌که صورت این معادل در فلان زبان بیگانه چیست. ۳. Vermassung: به معنای «گم‌شدگی در توده»؛ در انگلیسی معادلی تک‌واژه برای این مفهوم وجود ندارد، و معمولاً آن را «loss of identity» یا «loss of individuality» معادل‌گذاری می‌کنند.

همه شناخته شده تر کتاب هرمان راوشنینگ است با عنوان *انقلاب نیهیلیسم*؛ کسی که خود پیش تر ناسیونال سوسیالیست و رئیس مجلس سنای داتنریگ بود.^(۱۲) راوشنینگ قصد داشت با کتاب خود به محافظه کاران در اروپا و آمریکا هشدار دهد، مانند هم مسلکان آلمانی خود با «انقلاب بی دکرین» ناسیونال سوسیالیستی متحد نشوند، زیرا به گفته او نیروهای محافظه کار در این هم پیمانی با ناسیونال سوسیالیست ها نابود خواهند شد.

در خلاف رویه نوشته، در این کتاب پا را از دایره مباحث فاشیسم بیابان و مارکسیستی جزم اندیشانه و غیر جزم اندیشانه فراتر خواهیم نهاد، و علاوه بر آن ها، نگاهی خواهیم انداخت به نظریه های روان شناسی اجتماعی و همچنین نظریه هایی که فاشیسم را نوعی دیکتاتوری توسعه (بخش) می بینند. پس از فعلی پیرامون «تداوم بنیادریستی-فاشیستی» در ادامه به بررسی این امر خواهیم پرداخت که امروزه چه مشکلات تجربی و ساختاری ای در سر راه یک نظریه فاشیسم عمومی بروز پیدا می کنند.

با توجه به فضایی که در این مقال در اختیار داریم، مشخص است که گزینش و توزیع نقاط ثقل با مشکلاتی روبه رو خواهد بود. امید است که این پژوهش در آشناسازی با سطح کنونی مباحث فاشیسم و همچنین در شکل گیری قضاوتی شخصی پیرامون فاشیسم، نقش مفیدی داشته باشد.